عقل و اجتهاد

(متن سخنرانی در همایش ملی اجتهاد عقل‌گرا)

آیت‌الله علی‌اکبر رشاد*

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

اولاً، ایام سوگواری شهادت حضرت صدیقه کبری *فاطمه زهرا* ﷺ را به محضر فرزندان معنوی ایشان تسلیت عرض می‌کنم؛ ثانیاً، سپاسگزارم از همکاران ارجمند در واحدهای پژوهشگاه خصوصاً گروه کلام و به‌ویژه از حجت‌الإسلام *قدردان قراملکی* که در سال‌های اخیر طبق اشاره‌ای که فرمودند، زحماتی را متحمل شدند تا این محفل معرفتی امروز صورت بگیرد. از اساتید و بزرگان حاضر که حامی معنوی این نشست بودند نیز قدردانی می‌کنیم؛ به‌خصوص از محضر آیت‌الله *سبحانی* که همواره پشتیبان ما بوده‌اند. ما از اواخر نوجوانی و جوانی به محضر ایشان ارادت داریم. بنده در کفایه، شاگرد ایشان بودم. با اینکه کفایه را خوانده بودم، جلد دوم کفایه را مجدداً نزد ایشان خواندم. من ارادت عمیق به ایشان دارم و ایشان نیز بسیار بزرگوارند و محبت دارند و گاهی ما را با حضور یا پیام‌شان

---

* استادتمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و رئیس شورای عالی حوزه‌های علمیه تهران.

تشویق می‌کنند و هرآنچه تقاضا کرده‌ایم، اجابت فرمودند. در این محفل معرفتی نیز ایشان پیام خوبی ارائه داده بودند. پیام بسیار دقیق، عمیق، جامع و مستند بود و ما مستفیض شدیم. با اینکه به‌شدت دچار کسالت بودند و گفته بودند شاید نتوانم، اما توفیق نصیب ما شد پیام ایشان را داشته باشیم. خدمت اساتیدی که مقاله نوشتند و در این جلسه حاضر شدند، از محضر دوست عزیز و شفیق‌مان آیت‌الله *هادوی تهرانی* استفاده کردیم. بحث بسیار غنی و ارزشمندی بود. از اساتید محترمی که آماده شدند به‌رسم کهن و عمیق و دقیق مناظره طلبگی تشکر می‌کنم. بسیار عالی است؛ نظام‌های علمی دیگر باید از ما طلبه‌ها بیاموزند. جناب *هادوی تهرانی* فرمودند سلفی‌های سنّی، نص‌گرا هستند که بنده ترجیح می‌دهم این تعبیر را به‌کار ببرم که از «نص‌بسندگان»اند؛ چنان‌که «خردبسندگی» نیز مانند «نص‌بسندگی» عیب است. فرمودند سلفیان نص بسنده‌اند. نباید مجموعه هویت یک جامعه نخبگانی و علمی را متهم کنیم، اما سرّ برگزاری این همایش این بود که بوی نوعی «نص‌بسندگی» به مشام می‌رسید و ما در این زمینه نگران شدیم. ما باید به گذشته خود برگردیم که سلفی شیعه است. سلفی شیعی، عکس سلفی سنّی است. در گذشته، جریانی اهتمام به تصلب یا شبه‌تصلب بر نص داشت که شاید در آن ظروف تاریخی، این مطلب درست و دقیق بود که حتی متون فقهی ما نیز عین نصوص روایی باشد و شاید در ظرف تاریخی خودش تحفظ بر متون لازم بود، اما مقطعی که این سلیقه و عقیده و این علاقه و تشخیص آمد، سبب شد برخی به شیعه ایراد گرفتند که شیعه، فقه پُرفروغ ندارد و فقه شیعه، عقلی نیست، بلکه عموماً روایات است، درحالی‌که هنر فقهای نسل دوم شیعه، التزام بر نصوص و متون به

زیبایی و دقت بود. این دو بزرگوار آمدند شبهه‌ای که اهل سنّت طرح کرده بودند را پاسخ دادند؛ اینکه عقل چه جایگاهی در اجتهاد شیعی دارد و فقه ما تا چه میزان می‌تواند پُرفروغ باشد، ظرفیت فقه شیعه را در این ظرفیت و جهت نشان دادند. گفته شد **الرساله** *شافعی*، نخستین کتاب اصول است، درحالی‌که چنین نیست. بزرگانی چون *مجدد بروجردی* فرمودند و از معاصران مراجع نیز به چنین مطلبی تفقه کردند، اما این مطلب دقیق نیست. مسلّم اینکه حضرات صادقین مؤسس دانش اصول‌اند؛ هرچند در مقام تدوین ممکن است عامه، پیشی گرفته باشند و اگر دراین‌جهت بپذیریم و مقام تدوین را از تأسیس جدا کنیم، قطعاً **الرساله**، کتاب اصولی نیست، بلکه کشکولی از مباحث فقهی، اصولی، تفسیری و قواعد است؛ بنابراین دانش اصول با **الرساله** تأسیس نشده است و به‌طور مسلّم دانش اصول را صادقین﵇ تأسیس کردند. ضمن اینکه قواعد اصولی، عقلی و عقلایی است، ولی شیخ *مفید* نخستین کسی است که اصول فقه جامع شیعه را با **التذکرة فی أصول فقه** تدوین کرد؛ هرچند متن اصلی این کتاب به‌دست ما نرسید؛ اما تا زمان محقق کرکی، این متن وجود داشت که **التذکره** بنا به سفارش وی، به وسیله شاگردش ابوالفتح کراجکی تلخیص شد، ولی دو شاگرد برجسته ایشان یعنی شیخ *طوسی* و *سید مرتضی* دو کتاب عظیم نوشتند که اکنون این دو کتاب در اختیار ماست.

شیخ *طوسی*، **العدة فی أصول‌الفقه** و مرحوم *سید مرتضی*، **الذریعة إلی أصول‌الشریعة** را نوشتند. البته **الذریعه** *سید مرتضی*، مقدم است بر **العدة** شیخ *طوسی*. هردو شاگرد شیخ *مفید* هستند، ولی ظاهراً شیخ *طوسی* از سید بهره برده و تا نیمه **ذریعه** نوشته شده بود، **العده** شروع شد و تأثیر را

به‌مرور می‌توان حس کرد و قابل ادراک است. این دو بزرگوار در ابتدای کتاب، نکته‌ای دارند؛ مرحوم سید گفت من به دو دلیل به تفکیک اصول شیعه از اصول عامه پرداختم: نخست بدین‌جهت که آنها مبادی را با مسائل خلط کردند؛ دوم، اینکه اصولاً چون همه علم اصول بر تمام کلام مبتنی است و چون کلام ما با کلام عامّه کاملاً متفاوت است، اصول فقه ما نیز با اصول فقه عامه باید متفاوت باشد. ازآنجاکه اصول فقه مبنا دارد و همه قوائد اصولی است، قیاس نیز همین‌گونه است. قیاس را گاهی بر اساس مبانی کلامی و معرفت‌شناسی ردّ می‌کنیم؛ هرچند روایت داریم، ولی اساس مباحث عقلی است. برخی مطالبی که به‌عنوان منطق در مبادی اصول مطرح است، باتوجه به اینکه در آن زمان چیزی به نام معرفت‌شناسی مطرح نبوده، اصولاً معرفت‌شناسی مطالب ضعیفی بوده است. مرحوم شیخ *طوسی* نیز همین مطلب شیخ *مرتضی* را مطرح می‌کند. به‌عنوان ضرورت تدوین مستقل شیعه این مسئله را مطرح می‌کند که تفاوت مبانی میان شیعه و عامه سبب آن است که ما اصول را که از بناهای کلام است، تفکیک کنیم. سید در اوایل کتاب **الذریعه** و شیخ در اواخر کتاب **العده**، این بحث را مطرح می‌کنند. این امر همان بحث‌های معرفت‌شناسی امروزین است که شیخ در **العده** می‌فرماید: «**فی ذکر ما یعلم بالعقل والسّمع**»؛ چه چیزهایی را با عقل و چه چیزهایی را با نقل می‌توان دریافت. چه چیزهایی را صرفاً با عقل و نقل و چه چیزهایی را توأمان می‌توان دریافت کرد: «**المعلومات علی ضربین: ضروریة، و مکتسبة والمکتسبة علی ضربین: عقلی و سمعی**».

این مباحث را پیش‌تر در منطق می‌خواندیم، ولی اینها حیث

معرفت‌شناسی دارد و در دانش جدید معرفت‌شناسی باید مطرح شود: «**فالعقلی علی ضربین: ضرب منه: لایصحّ أن یعلم إلاّ بالعقل. والضرب الآخر: یصحّ أن یعقل بالعقل والسّمع معا**». بخشی از مباحث عقلی منحصراً با عقل قابل درک است و بخشی با سمع و توأم با عقل و سمع می‌توان درک کرد؛ پس ایشان از حکمت نظری و عقلی مثالی می‌زنند.

این مطلب بدیهی است: «**فالضّروریات نحوالعلم بأنّ الواحد لایطابق إثنین، و أنّ الجسم الواحد لایکون فی مکانین فی حال واحدة، والعلم بوجوب ردّ الودیعة ...**» و نمی‌تواند جسم در دو واحد همزمان باشد ... و «**شکر المنعم، والإنصاف، و قبح الظّلم، والکذب، والعبث، و ما یجری مجراه ممّا هو لازم لکمال العقل ...**» بخشی از معلومات است که با عقل دریافت می‌شود؛ یعنی با کاربست عقل محض، آن را دریافت کنیم:

> **و أمّا المکتسب الّذی لایصحّ أن یعلم إلاّ بالعقل، فهو کلّ علم لو لم یحصل للمکلّف لم یمکنه معرفة السّمع، و ما لا یتمّ هذا العلم إلاّ به، و ذلک نحوالعلم بأنّها هنا حوادث لا یقدر علیها أحد من المحدثین، و أنّ لها محدثاً، قادراً، عالماً، حیاً، قدیماً، لایشبه الأجسام و لاتشبهه و لاالأعراض، و أنّه غنی لایجوز علیه الحاجة، و أنّه یستحقّ هذه الصّفات لذاته لا لمعان قدیمة أو محدثة سواه، و أنّه لایفعل إلاّ الحسن، و لایجوز علیه شیء من‌القبائح، و لاالإخلال بالواجب**» (العدة فی أصول‌الفقه، شیخ طوسی، ج۲، ص۷۵۹).

عقل گستره بسیار وسیعی را در حوزه معرفت دینی عهده‌دار است. تقسیمی که برخی اعاظم حوزه ذیل عنوان «تقسیم ثلاثی» مطرح می‌کنند، بنده فکر می‌کنم کامل نیست، بلکه عقل حجت‌ساز است. اگر عقل به‌کار بسته نشود، حجیت کتاب و سنّت و سمع نیز اثبات نمی‌شود. درهرحال عقل در قلمرو اصول به‌تبع با واسطه و بی‌واسطه و بالواسطه در فقه نیز مبناساز است. به‌هرحال اصول مسلّمی در فقه داریم که

پذیرفته است. اگر در حدود و گستره آن اختلاف باشد، در اهل نظر در اصلش اختلاف نیست. عقل حجت‌ساز است؛ یعنی حجیت کتاب و سنّت در گرو کاربست عقل است. عقل سنجش‌گر است. عقل نظام‌پرداز است. تنسیق علوم ازجمله فقه و کلام، کارکرد عقل می‌باشد. عقل مبناپرداز بوده و مبانی را تولید می‌کند و در فقه نیز مبناساز است. گاهی احساس می‌شود اصول فقه درحال تضعیف بوده و مباحث عقلی اصول در چهارچوب‌های فعلی در خلال مباحث دیگر، پخش شده است. آن برجستگی که در گذشته مباحث عقلی در اصول ما داشت و توجهی که به بخش عقلی بود، درحال کمرنگ‌شدن است.

به‌نظر می‌رسد باید یک موج و یک سلفی‌گری شکل بگیرد ـ البته رسانه‌ها نگویند حاج‌آقا جریان سلفی‌گری را ترویج کرد که باید گفت برخی از این رسانه‌ها را خداوند هدایت کند و درمورد بعضی خدا لعنت کند ـ ما نیاز داریم به روش و منش سلف برگردیم؛ یعنی نیاز داریم اصول را توسعه دهیم به کارکرد عقل، و سهم عقل را توجه بیشتری کنیم و در فقه مبسوط دیگری بنویسیم؛ حتی مبسوطی بزرگ‌تر از **جواهرالکلام** که علامه *نجفی* نوشته است. این اتفاق نمی‌افتد، جز اینکه به این حیث مبناها توجه کنیم؛ یعنی دانش‌هایی همچون فقه و اصول. اجتهاد نیز نیازمند فلسفه اجتهاد است. ما نیازمند تأسیس یک سلسله دانش‌های بنیادین و مبناپرداز هستیم که قهراً رنگ فلسفی دارد. عقل مبناپرداز است و مبانی را تولید می‌کند؛ همان اصول فقه ما مبنایش را از عقل دریافت می‌کند.

درهرحال نوعی رویکرد عقلانی به مبانی دانش‌های موجود برای تحکیم

زیرساخت‌های این دانش‌ها و تقویت و روساخت‌ها و مسائل دیگر لازم است.